

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مدّعی در این بحث

عرض کردیم برای اعتبار و حجّیت قاعده لا حرج به ادله اربعه استدلال شده است. قبل از این که ادله اربعه را متعرض شویم، باید مدّعا روشن باشد. مدّعا در فقه این است که اگر ما باشیم و ادله اولیه‌ای که در واجبات و محرمات وارد شده، این ادله به اطلاق یا عموم دلالت دارد بر این که تکالیف باید انجام شود؛ اعمّ از این که انجام و امتثال آن برای مکلف حرجی باشد یا نباشد.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» دلیلی است که بر وجوب صیام دلالت دارد؛ صوم را واجب می کند. اگر ما باشیم و خود این دلیل، دلیل اطلاق دارد و می گوید صیام واجب است اعمّ از این که برای انسان مشقّت داشته باشد یا نداشته باشد؛ البته مشقّتی که زائد بر اصل مقتضای تکلیف است؛ چرا که هر تکلیفی به حسب ذات خودش یک کلفت و مشقّتی دارد. «اقیم الصلاة» همین طور است. «لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» همین طور است. حال، مدّعا این است که اگر در مقابل این ادله اولیه، دلیلی داریم که حکم حرجی را نفی کند، دلیلی که دلالت کند شارع حکم حرجی ندارد و در جایی که امتثال یک تکلیف برای مکلف موجب حرج است، الزام برداشته می شود؟ و اگر چنین دلیلی هم باشد، نسبت بین این دلیل و ادله اولیه چیست؟ تقیید و تخصیص است؟ حکومت است؟ و یا تعارض است؟ اینها بحث‌هایی است که بعداً إن شاء الله عنوان خواهیم کرد.

استدلال به آیات قرآن بر مدّعا

مهمترین دلیل در میان ادله اربعه قرآن کریم است. در قرآن کریم مجموعاً به پنج آیه بر این مدّعا استدلال شده است که مهمترین آنها آیه شریفه 78 از سوره حج می باشد. می فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» تا آخر آیه. هنگامی که به تفاسیر مراجعه می کنیم، بحث‌های مفصّلی در مورد این آیه شریفه وارد شده است.

نکاتی در مورد آیه شریفه

اولین نکته این است که مخاطب این آیه کیست؟ «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» مجاهده کنید در راه خدا حق الجهاد؛ اکثر مفسّرین از عامّه و خاصّه مخاطب را عموم مردم قرار داده اند؛ خداوند به عموم مردم می فرماید که وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ

جِهَادِ، حق الجهاد را انجام دهید. برای این که خداوند در میان امت‌ها شما را اجتناب و اختیار فرموده است «**هَوَاجَتِيْكُمْ**»؛ چون شما در میان امت‌ها، امت برگزیده هستید، باید **حق الجهاد** را انجام دهید.

بعد می‌فرماید: «**وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**» کلمه «ما» در آیه، نافیه است؛ یعنی خداوند در دین حرجی را قرار نداد. نظر دوم آن است که به قرائنی که وجود دارد، مخاطب در این آیه، ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند؛ بر حسب بعضی از روایاتی هم که در ذیل این آیه رسیده، ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند: «**نحن المجتوبون**»؛ سؤال شده که مقصود در این آیه کیست؟ فرمودند: «**إِيَّانَا أُنَا خَاصَّةً**»، خداوند فقط ما را قصد کرده است. خود این مطلب که مخاطب عموم مردمند یا ائمه معصومین (علیهم السلام)؟ یک بحث تفسیری بسیار مفصّلی دارد و در کتاب‌هایی که امروز خدمت آقایان داده شد، این بحث مفصّل ذکر شده است. و این بحث، تأثیر چندانی در محل استدلال ما در این آیه شریفه ندارد.

نکته دوم این است که مراد از **جاهدوا** و **جهاد** چیست؟ سه احتمال وجود دارد که احتمال دوم و سوم نزدیک به یکدیگرند.

احتمال اول آن است که بگوییم جهاد یعنی جهاد با کفار. «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**»، یعنی: با کفار مجاهده و مقاتله کنید حق الجهاد والقتال.

اشکالات این احتمال: اولین اشکال این است که سوره مبارکه حج از سور مکیه قرآن کریم است؛ و امر به جهاد و قتال بعد از هجرت پیامبر (صلوات الله علیه) واجب و صادر شده است. بنابراین، جهاد در اینجا، لااقل خصوص جهاد با کفار نمی‌تواند باشد. اشکال دوم که نیاز به تتبع دارد، آن است که در قرآن کریم مواردی که مسأله جنگ و مقاتله با کفار مطرح است، غالباً با کلمه «**وَقَاتِلُوا يَا يِقَاتِل**» از ماده قتل، و همچنین کلمه «**فِي سَبِيلِ اللَّهِ**» استعمال می‌شود. بنابراین، طبق این دو قرینه، احتمال این که جهاد در اینجا خصوص جهاد با کفار باشد، بسیار بعید است.

احتمال دوم: «آلوسی» در کتاب «روح المعانی» که تفسیر مفصّلی است، می‌گوید: مراد از جهاد، اقسام ثلاثه جهاد است؛ یعنی: جهاد با کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس را شامل می‌شود. «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**»، یعنی تمام اقسام ثلاثه جهاد را انجام دهید.

احتمال سوم که در کلمات اکثر مفسّرین عامه و همچنین اکثر مفسّرین خاصّه مثل مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و مرحوم شیخ در «تبیان»، وجود دارد، این است که «**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**»، به انجام واجبات و ترک محرّمات اشاره دارد. «**وجاهدوا**» یعنی امتثال کنید جمیع آنچه را که خداوند به شما امر کرده و از جمیع آنچه که خداوند شما را از آنها نهی کرده، دوری گزینید.

پس، در کلمه «جاهدوا» سه احتمال وجود دارد که احتمال اول با آن دو قرینه مردود است؛ احتمال دوم هم چون یک نوعش جهاد با کفار است، نیز تضعیف می‌شود؛ در نتیجه، احتمال سوم می‌ماند.

قرینه روشنی که احتمال سوم دارد، این است که در ذیل آیه شریفه دارد: «**فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ** — با «فاء» تفریغیه می‌آورد — **وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۖ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ**»، این هم قرینه ای است که مربوط به این آیه است. کسانی که خطاب در «جاهدوا» را عام گرفته‌اند، به یکی از سه تفسیری که بیان شد، تفسیر نموده‌اند؛ اما کسانی که خطاب در «جاهدوا» را ائمه معصومین (علیهم السلام) گرفته‌اند، آن را به یک معنای دیگری حمل کرده و گفته‌اند: حال که مخاطب ائمه‌اند، خداوند می‌فرماید: شما که دارای منصب امامت که منصب بسیار عظیمی است، می‌باشید، باید در راه خدا جهاد کنید حق الجهاد؛ نظیر آیه شریفه: «**وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**».

«هو اجتبيکم» نیز یعنی خدا شما را در بین مردم ممتاز کرده است. «هو اجتبيکم» به منزله تعلیل برای ما قبل است؛ چرا «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اجْتَبِيكُمْ﴾ چون خدا شما را اختیار فرموده و یک امتیازی بین شما ائمه معصومین (علیهم السلام) و سائر مردم قرار داده است. مسئولیتی که شما ائمه معصومین (علیهم السلام) دارید با مسئولیت و تکلیفی که عامه مردم دارند، مختلف بوده و جدای از آنهاست؛ برای این که **أَنْتُمْ قَادَةُ الْأُمَمِ**؛ شما امامت و مسئولیت امامت دارید. - عرض کردم حالا نمی خواهم وارد این بحث شوم؛ چون خود این که مخاطب در این آیه کیست؛ چند جلسه نیاز به بحث دارد. - این راجع به کلمه «جهاد». «هو اجتبيکم» نیز در ضمن روشن شد.

اینها مقدمه بود برای این که به این قسمت آیه شریفه برسیم «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، از نظر ادبی «ما»، مای نافی است؛ خداوند بر شما حرج قرار نداد. «من» در «من حرج» زائده است و مفسرین هم این را می گویند. اما این که در لسان عرب اصلاً حروف زائد داریم یا نه؛ یک بحثی است؛ بعضی ها که قائلند در لسان عرب حروف زائد داریم، می گویند در قرآن کریم حروف زائد نداریم؛ اما مشهور می گویند: حتی در قرآن کریم هم حروف زائده داریم و لکن معنای زائده این نیست که وجود و عدمش یکی است؛ زائده گاهی اوقات مفید یک معنایی نیز می باشد.

«من» در اینجا با آن که زائده است اما لقوة التأكيد آمده؛ شارع می توانست بفرماید: «ما جعل عليكم في الدين حرجاً»؛ که نکره در سیاق نفی می شد و افاده عموم می کرد. اما «حرجاً» نفرمود و «من حرج» فرمود، چرا که تأکید «من حرج» در عمومیت بیشتر است. یعنی اصلاً و ابداً خداوند در دین حرجی را قرار نداده است. بحث دیگر این است که «عليکم» متعلق به «جعل» است، یا متعلق به «حرج» است و یا متعلق به یکی از افعال عامه است؛ که خودتان مراجعه بفرمایید.

هنگامی که به تفاسیر مراجعه می کنیم، باز در اینجا این قسمت از آیه شریفه را بسیار مضطرب معنا کرده اند؛ با بررسی تفاسیر خودمان و تفاسیر عامه و با تمام اضطرابی که در این تفاسیر وجود دارد، در می یابیم که مجموعاً پنج معنا و احتمال در این قسمت از آیه شریفه — «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» — وجود دارد. البته فراموش کردم عرض کنم که اکثر مفسرین در مورد کلمه «حق الجهاد» گفتند: «اي بنية صادقة خالصة»، اعمالتان باید به نیت صادقه و خالصة باشد.

احتمالات موجود در «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»

پنج احتمال در آن وجود دارد که باید ببینیم کدام یک از این احتمالات به مدعای محل بحث ما نزدیکتر است. متأسفانه در کتب فقهی ما به آیات احکام یا این گونه آیات که می رسند، با سرعت عبور می کنند؛ در حالی که این آیات خیلی بحث دارد و باید توجه بیشتری به آنها شود. اولین احتمال این است که «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی: «ليس في دين الاسلام ما لا سبيل الي الخلاص» در دین اسلام کاری که انسان از او رهایی پیدا نکند، وجود ندارد. «من حرج» یعنی «من ضيق لا مخرج له ولا مخلص من عقابه»؛ خداوند می خواهد بفرماید — والله اعلم، نمی دانیم واقعاً — که در دین یک کاری که این کار شما را در ضيق و تنگنا قرار دهد که نتواند چاره ای برای آن بیندیشد، ندارد؛ می گویند: طبق این بیان، خداوند برای جایی که انسان گناه می کند باب توبه را قرار داده، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، اگر گناه و معصیت کردی، این طور نیست که در دین حرج و بن بستی باشد، توبه کن؛ یا اگر جنایتی کردی، آرش آن را بده، دیه و کفاره آن را بده. اگر یکی از این کارها را انجام دادی، تخلص پیدا می کنی.

مرحوم طبرسی همین معنا را ذکر کرده؛ مرحوم شیخ نیز در کتاب «تبیان»، جلد هفتم، صفحه 344 همین معنا را ذکر کرده اند. حال، هر احتمالی را هم یک بررسی اجمالی کنیم؛ چون در تفسیر یک راه این است که مفسر با آن الفاظی که در آیه شریفه وجود

دارد، با یک قرائن قبل و بعد، یک معنایی می‌کند؛ حتماً هم نمی‌تواند بگوید مراد خداوند این است؛ اما گاهی اوقات جمله‌ای را با استناد به یک حجتی معنا می‌کنیم و می‌گوییم: روایت این آیه را این‌طور معنا کرده است و بقیه احتمالات کنار می‌رود؛ چون روایت برای ما حجت شرعی است. حالا، فعلاً با قطع نظر از روایاتی که وارد شده، بگوییم که «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی در دین اسلام ضیق نیست، اگر گناه کردی توبه کن. آیا این معنا درست است یا نه؟

اشکال این احتمال

به نظر می‌رسد که این تفسیر با لفظ «جعل» سازگاری ندارد. اگر خداوند مقصود شریفش این بود، چرا فرمود: «وما جعل»؛ بلکه می‌فرمود: «هو اجتبیکم ولا یكون یا لیس فی الدین حرج»؛ در دین حرج نیست، بن بست نیست. بین این دو معنا خیلی فرق است. خوب دقت کنید؛ یک زمان می‌گوییم «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، خداوند در دین حرجی را جعل نفرموده است. «من حرج» متعلق به خود «جعل» است؛ یعنی آن‌چه را که جعل کرده حرجی نیست و حرجی نیست.

معنای دیگر این است که بگوییم اگر یک عملی انجام دادی و یک مخالفتی کردی، برای تو در دین بن بست وجود ندارد؛ می‌توانی توبه کنی. این معنای دوم، اگر کلمه «جعل» نبود، یک معنایی بود که قابلیت آن را داشت بگوییم خداوند دینش طوری نیست که انسان در ضیق قرار گیرد؛ گناه کردی توبه کن؛ کفاره بده؛ جنایت کردی، دیه و آرش بده؛ بعضی از مفسرینی که آیه را این‌طور معنا کرده‌اند، تمام رد مظالم را در تحت این آیه قرار می‌دهند. عرض ما این است که این معنا با کلمه جعل سازگاری ندارد. این جعل، یعنی از ناحیه جعل خدا، ضیق نیامده است، نه فعلی که مکلف انجام می‌دهد، سبب ضیق فعل مکلف است؛ بگوییم حالا گناه کرد، بیچاره شد؛ نه این‌طور نیست.

احتمال دوم این است که بگوییم خداوند به قرینه «هو اجتبیکم» می‌خواهد بفرماید امت مسلمان را در میان امت‌ها برگزیدم؛ امت پیامبر، امت مرحومه شد. خداوند عنایت خاصی به این امت کرده است. «حرج» یعنی «اِصْر» – که جمع اصر است – خداوند «اِصْرَی» را که بر بنی اسرائیل بوده، برای شما قرار نداده است. اصر بنی اسرائیل این بوده که اگر توبه می‌کردند، باید خودشان را می‌کشتند تا توبه‌شان قبول باشد؛ و یا اگر جایی از بدنشان نجس می‌شد، باید آنجا را با قیچی می‌کردند؛ و یا آن که نمازشان در یک مکان معینی قبول می‌شده است. و موارد دیگری که در روایات وارد شده است. بنابراین، «حرج» در «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی: در دین اسلام، اصر و حرجی که بر بنی اسرائیل بوده، برای مسلمانان جعل نشده است.

احتمال سوم این است که بگوییم: آیه شریفه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، بر رخصت‌هایی که در موارد ضرورت شارع اجازه داده است، دلالت می‌کند. به عنوان مثال، شارع فرموده است که اگر نماز را ایستاده نمی‌توانی بخوانی، نشسته بخوان؛ یا اگر هم‌اکنون نمی‌توانی روزه بگیری، بعداً قضایش را بجا آور؛ و یا آن که اگر با آب نمی‌توانی وضو بگیری، تیمم کن. و به‌طور کل تمام ترخیص‌هایی که در شریعت اجازه داده شده است. «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی برای هر ضرورتی یک ترخیصی قرار داده شده است. البته معنای سوم را می‌توان در اطلاق معنای اول وارد کرد؛ منتهی در معنای سوم بحثی از توبه وجود ندارد.

احتمال چهارم آن است که بگوییم «وما جعل» ارتباط محکمی با «حق جهاده» دارد. در معنای دوم که حرج را به اصر بنی اسرائیل معنا کردیم، «وما جعل» به «هو اجتبیکم» ارتباط پیدا می‌کرد؛ اما در معنای چهارم، شارع فرموده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» – حق جهاد را خواسته است – بعد می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، یعنی آن حق جهادی که در توانتان است، آن را انجام دهید؛ چرا که آن امتثال و عباداتی که مناسب شأن خداوند متعال است را نمی‌توانید انجام دهید؛ لذا، «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». به عبارت دیگر هنگامی که شارع می‌فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ»

جِهَادِ □ این سؤال پیش می‌آید که بندگان قدرت ندارند حق الجهاد را انجام دهند؟ شارع برای دفع این اشکال می‌فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ آن حق الجهادی که مناسب شأن خداست را که نمی‌توانید انجام دهید، انجام ندهید اما کوشش کنید هر چه بهتر این جهاد را انجام دهید.

عدم پذیرش احتمالات فوق

هیچ کدام از این چهار احتمال به مدعای ما ارتباطی ندارد؛ اگر مفسّری یکی از احتمالات چهارگانه‌ای که تا اینجا بیان کردیم را بپذیرد، به مدعای ما اصلاً ارتباطی ندارد. احتمال اول این بود که خداوند ضیعی که لامخرج له لامخلص من عقابه را نفی کرده است. این چه ربطی به مدعا دارد؟ مدعا این است که ما می‌خواهیم لاحرجی درست کنیم که در مقابل ادله اولیه قرار گیرد و حکم آنها را بردارد. به عنوان مثال، اگر صلاة یا صوم حرجی شد و حتی در محرّمات، مثلاً در محرّمات احرام، اگر حاجی که می‌خواهد مکه رود، استظلال نکند مریض می‌شود. می‌خواهیم از لاحرج برای این موارد استفاده کنیم.

احتمال دوم نیز یک قضیه خارجی می‌شود؛ مبني بر آن که اصرار بر بني اسرائيل از مسلمين برداشته شده است و نمی‌توان از آن یک حکم کلی که بتواند در مقابل ادله اولیه بایستد، استفاده نمود. احتمال سوم نیز آن بود که بگوییم آیه بر ترخیص عند الضرورة دلالت دارد؛ این هم به مدعای ما ارتباطی ندارد؛ برای این که دست ما بسته می‌شود و هر جا که شارع خودش ترخیص داده، همانجا درست است. یعنی آیه به مواردی که دلیل بر ترخیص داشته باشیم، محدود می‌شود و جایی که دلیل بر ترخیص نداریم، نمی‌توانیم آن را اجرا کنیم.

اما ترخیص چیست؟ ترخیص در اینجا یعنی شارع یک قائم مقامی برای حکم بیان کند؛ مثلاً نماز را ایستاده نمی‌توانید بخوانید، نشسته بخوانید؛ وضو نمی‌توانید بگیرید تیمم کنید. حال، یک زمان می‌گوییم شارع می‌خواهد نفی کند، که اگر نفی آن الزام باشد، برای ما قابل قبول است. به عبارت دیگر، این احتمال به جمیع رخصت‌های خارجی‌ای که شارع داده است، اشاره دارد.

فرض کنید در مورد جهاد، اگر جهادی که ماهیتش حرج است، حرجی برای انسان پیدا شد که نمی‌دانیم شارع در این فرض ترخیص داده است یا نه؟ (یعنی اگر ترخیص را به مجرد نفی معنا کنیم) باز دست ما بسته می‌شود به مواردی که خود شارع نفی کرده است. باید ببینیم شارع چه ترخیصی داده است؟ اعم از این که بدلتش را ذکر کرده باشد یا فقط اجازه در ترک داده باشد؛ و هكذا بنابر احتمال چهارم. احتمال پنجم باقی می‌ماند که آن را فردا عرض می‌کنیم. والسلام.